



فلسفه اسلامی به ظرافت عقل را با وحی پیوند داد/ بازگشت متافیزیک

در تفاوت فلسفه اسلامی با غرب می توان گفت فلسفه اسلامی موضوع مشخصی دارد و از ابتدا حول و حوش همان موضوع بحث می کند، موضوع فلسفه «موجود بما هو موجود» است؛ یعنی موجود از آن جهت که موجود است نه از آن جهت که مثلاً انسان، درخت، خورشید و ... است.

استاد فلسفه کالج سنت اولاف در مینه‌سوتای آمریکا معتقد است: فلسفه اسلامی پیچیده است و سنتی فلسفی است که به طور ظریفی توانسته عقل را با وحی الهی پیوند دهد.

در تفاوت فلسفه اسلامی با غرب می توان گفت فلسفه اسلامی موضوع مشخصی دارد و از ابتدا حول و حوش همان موضوع بحث می کند، موضوع فلسفه «موجود بما هو موجود» است؛ یعنی موجود از آن جهت که موجود است نه از آن جهت که مثلاً انسان، درخت، خورشید و ... است.

اما فلسفه غیر اسلامی (فلسفه غرب) موضوع واحدی ندارد و در موضوعات متفاوتی بحث می کند. در حقیقت می توان گفت فلسفه، مشترک لفظی است که شامل همه محصولات فکری بشر می شود، کلمه «عین» در عربی مشترک لفظی بوده و شامل: چشمه، چشم، دهانه، کارگاه و ... می شود. اگر چه «عین» شامل همه این معانی می شود اما هر یک موضوعات متفاوتی دارند.

فلسفه هم مشترک لفظی است که شامل تمامی مکاتب فکری می شود و فقط در فلسفه بودن اشتراک دارند اما موضوعات متفاوتی دارند؛ مثلاً در برخی مکاتب غربی، بحث از انسان پررنگ تر است و در برخی دیگر بحث از زبان و در برخی دیگر بحث از تجربه و امور مادی و در برخی دیگر از ادراکات بشری و ...

در گفتگو با پروفیسور «چارلز تالیافرو» تفاوت‌های فلسفه اسلامی با فلسفه غرب را مورد بررسی قرار داده ایم که از نظر می گذرد؛ «چارلز تالیافرو» استاد دانشگاه‌های آکسفورد، کلمبیا، پرینستون، کلمبیا و نتردام آمریکا بوده و در حال حاضر استاد فلسفه کالج سنت اولاف در مینه‌سوتای آمریکاست. راهنمای آکسفورد درباره الهیات، راهنمایی مقدماتی بر زیبایی‌شناسی، تصویر در ذهن، فرهنگ فلسفه دین، تاریخ مختصر روح، راهنمای راتلج درباره خداشناسی و راهنمای مقدماتی فلسفه دین از جمله آثار وی به شمار می‌روند. او از فیلسوفان برجسته در عصر حاضر به شمار می‌رود و در این حوزه صاحب آثار ارزشمندی است. وی دانش‌آموخته دانشگاه براون و هاروارد بوده و عضو انجمن فیلسوفان آمریکاست.

*تفاوت‌های اصلی فلسفه اسلامی و فلسفه غرب چیست؟

شاید مهمترین تفاوت میان فلسفه اسلامی و فلسفه غرب کنونی این است که فلسفه غرب در حال حاضر در مقایسه با فلسفه اسلامی، سکولارتر است. اما نکته ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که میزان سکولار بودن فلسفه غرب نباید به صورت مبالغه آمیز مورد محاسبه و تأکید قرار گیرد. بیشتر فیلسوفان در غرب از «پیتاگوراس» (فیثاغورث) -اولین کسی که به عنوان فیلسوف در غرب شناخته می‌شود- تا دوران کنونی به خدا، یا خدایان و وحی توجه داشته اند. بر این اساس حتی باید منتقدان جدی دین در غرب از اسپینوزا تا هیوم و از کانت تا برتراند راسل را نیز ارج نهاد؛ چرا که این فیلسوفان نیز مسائل مهمی را طرح و مورد بحث قرار داده اند.

برخی فیلسوفان بسیار مهم در غرب در حال حاضر جهت گیری دینی دارند و مورد احترام هستند از جمله «رابرت آئودی» (Robert Audi) اما برخی دشمنی ها نیز وجود دارد. زمانیکه «توماس ناگل» (Thomas Nagel) شاید یکی از مطرح ترین فیلسوفان زنده حال حاضر غرب- کتابی نوشت و در آن مادی گرایی (ماتریالیسم) و خداناباوری را مورد نقد قرار داد و پرسشهای جدی در خصوص آن مطرح کرد، واکنش منتقدان به سخنان و نوشته او بسیار تند، شدید و خصمانه بود. در حالیکه خود «ناگل» یک خداناباور است. شوک آور بود که همکاران سکولارش چنین انتقادات شدیدی به او داشتند و او را مورد نقد قرار دادند که چرا سخن امکان وجود خدا را مطرح کرده است.

*چرا در دوران کنونی مطالعه و خواندن فلسفه اسلامی ضرورت دارد؟

دلایل مختلفی برای این مطالعه وجود دارد. یکی از دلایل این است که باید توجه داشته باشیم که فلسفه اسلامی تأثیر عمیق و ژرفی بر غرب گذاشته است و از این جهت باید قدردان فلسفه اسلامی بود.

این در حالی است که در خصوص نقش فیلسوفان عرب و فارس در شکل دادن به اندیشه های فیلسوفان مهمی چون آکوئیناس، دکارت و هیوم توجه مناسبی صورت نگرفته است و این نقش مورد توجه چندانی نبوده است. این سه فیلسوف تنها فیلسوفانی نیستند که از فلاسفه اسلامی و ایرانی متأثر شده اند بلکه فیلسوفان زیادی در سنت فلسفه غرب هستند که از آرای فیلسوفان اسلامی و ایرانی متأثر شده اند.

دلیل دوم برای مطالعه آرای فیلسوفان اسلامی در حال حاضر این است که باور داریم که فلسفه اسلامی از تداوم و ثبات گسترده تری برای ارزیابی نقش برهان، تجربه و تصور (imagination) برخوردار است. به نظر می رسد ما در غرب میان اشکال مختلفی از عقلانیت حرکت می کنیم. همچنین در سنت فلسفه غرب به نظر می رسد ما فلسفه های گوناگونی که محوریت را به احساس و خیال می دهند شاهد هستیم، اما فلسفه اسلامی چون قطاری بوده است که تقریباً متوجه شکل دادن به چشم انداز یکپارچه

از یک سو و شیوه زندگی از سوی دیگر بوده است. همچنین باید این نکته را نیز اضافه کنم که فلسفه اسلامی پیچیده است و سنتی فلسفی است که به طور ظریفی توانسته عقل را با وحی الهی پیوند دهد.

*** چگونه فیلسوفان اسلامی توانستند آموزه های وحیانی را با فلسفه یونان و به ویژه فلسفه ارسطو که ماهیت سکولار دارد پیوند بزنند؟**

پرسش جالب توجهی است. فلسفه اسلامی از آراء و اندیشه های افلاطون و ارسطو بهره برده و این اندیشه را بسط و گسترش داده است. در این خصوص می توان به «الکندی» اشاره کرد که فیلسوفی نوافلاطونی و ارسطویی است. تأثیر افلاطون و آرای نوافلاطونی ها مبنای دنیامحوری که ارسطو بنیان نهاده بود را تغییر داد. نکته ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که در حالی که این تفکر و احساس وجود دارد که ارسطو از افلاطون سکولارتر است-در برهان، در اندیشه- در شرق زمینه ساز این شد که میان فلسفه و الهیات نوعی پیوند برقرار شود.

اما در غرب این پیوند از سوی بسیاری از متفکران سکولار مورد توجه قرار نگرفته و فلسفه و الهیات با یکدیگر پیوندی ندارند. اما برای برخی فیلسوفان از جمله خود من توانسته ایم بین سنت افلاطونی-ارسطویی و زندگی ایمانی ارتباط و پیوند برقرار کنیم. این پیوند به نظر من مثمر ثمر است.

*** در حالیکه که مکتب روشنگری ادعا می کند که متافیزیک قابل شناسایی نیست و برای آن اصالتی قائل نیست، چرا مکاتب فلسفی در تلاشند تا میان امر قدسی و عقلانی پیوند برقرار کنند؟ به عبارت دیگر بعد از عصر روشنگری و با توجه به اینکه روشنگری برای متافیزیک ارزشی قائل نیست اما شاهد این هستیم برخی مکاتب فلسفی به دنبال پیوند میان امر قدسی و برهان و استدلال هستیم. دلایل این امر چیست؟**

صدها سال بعد از عصر روشنگری در اروپا اندیشمندان و اساتید مختلفی هستند که در تلاش هستند تا روشنگری و اهمیت آن را بشناسند. کانت به دنبال این بود که معرفت و دانش ما از جهان و خدا را از رهگذر نقد اصول متافیزیکی سنتی با فهم جدید جایگزین کند. کانت به دنبال این بود تا ایمان به خدا، آزادی اراده و بی اخلاقی های افراد را بیشتر بر اساس عقل عملی بنا نهد تا استدلالهای متافیزیکی.

او سعی داشت که ایمان ما به امر قدسی محفوظ بماند و امید و آرزوی تحقق عدالت جهانی در ما باقی بماند. قرار بود این ابقا بر اساس عقلانیت باشد. بعد از کانت و آنچه به دوره رمانتیک معروف شد بسیاری از فیلسوفان و شعرا راهی را هموار کردند که بر اساس آن این استدلال که عقلانیت مقدس است را از بین می برد. در واقع آنها از عقلانیت تقدس زدایی کردند. امروزه متافیزیک بازگشته است اگرچه منتقدان زیادی دارد البته مدافعانی نیز دارد. در میان مدافعان افرادی چون «پیتر ون اینواگن» (Peter van Inwagen) و «ای.جی.لوی» (E.J. Lowe) تحقیقات مهمی در دفاع از متافیزیک و امر قدسی بر مبنای عقلانیت وجود دارد.

گفتگو: جلال حیران نیا